

در حریم وحی

وا مصیبت کعبه در زنجیر شیطان بنگرید
در حریم وحی، بانگ شرک و عصیان بشنوید
در مقام قرب آثار نفاق و افتراق
در صفا و مروه و اعراف و مشعر رو کنید
در حرا هرآی دژبانان غضبان بشنوید
در فنای شرع فریاد دریغا سر کنید
پس عنان گیرید از بطحا سوی شهر رسول
در کنار روضه پاک رسول هاشمی
هر طرف بوزینه‌ای در کسوت روحانیان
از وقیحی چند دعوی فقاهاست بشنوید
در بقیع آید تا از فتنه آل سعود
مضجع پاک شهیدان، آن بقاع نور را
در ریاض و جده و ظهران اگر ره یافتید
بانگ صهیونی ز حلقوم «یمانی» بشنوید
مستشار رنگ رنگ و جیره خوار گونه گون
سفره‌ای از بحر احمر گستریده تا خلیج
هر چه از فحشا و منکر هر چه از فسق و فجور
کاخها بینید آن جا سوده سر بر طاق چرخ
کاخها بینید آن جا عاملان فتنه را
دیوها بینید آن جا پنجه در عالم زده
هر که از غارتگران و هر چه از غارتگری
هر که از آدمکشان و هر چه از آدمکشی

مکه را چون یوسف مصری به زندان بنگرید
بر لوای عدل نقش ظلم و طغیان بنگرید
در سرای امن رسم جور و عدوان بنگرید
شرطگان را در کمین اهل ایمان بنگرید
در منا سیمای دژخیمان سلطان بنگرید
کفر مطلق در لباس شرع و قرآن بنگرید
هر چه از نادیده و نشنیده در آن بنگرید
افترا بر شارع و بر شرع بهتان بنگرید
گرم کفرآموزی خلق مسلمان بنگرید
وز سفیهی چند لاف علم و عرفان بنگرید
آنچه بر عترت رسید از آل سفیان بنگرید
از سر جهل و جنون و کینه ویران بنگرید
سلطه بیگانه را هر سونمایان بنگرید
در ردای «فهد» تندیس زریگان بنگرید
هر طرف این بنگرید و هر طرف آن بنگرید
کفر را بر سفره اسلام مهمان بنگرید
آشکارا در ریاض و نجد و ظهران بنگرید
وز بر آن کاخها بس کوخ ویران بنگرید
شعله‌ها افکنده بر هر دشت و دامان بنگرید
عالمی آزرده جان‌زان دیوساران بنگرید
زیر طاق و طارم آن کاخ و ایوان بنگرید
منشاء و مبدای آن زان کافرستان بنگرید

فتنه‌ها، آشوبها، ویرانگریها، جنگها
 سر بر آرید ای مسلمانان و در کانون وحی
 سر بر آرید ای مسلمانان و در بیت الحرام
 سر بر آرید ای مسلمانان و درام القری
 سر بر آرید ای مسلمانان و در سینا و قدس
 سر بر آرید ای مسلمانان و خط شرک را
 سر بر آرید ای مسلمانان و با صهیونیان
 در کویت و اردن و بغداد و بحرین و حجاز
 بانگ حسرت در عزای صور و صیدا سر کنید
 بصره و بغداد را از فتنه صدامیان
 و ز هجوم بعثیان سفله بر ایران زمین
 مردم محروم را چون صعوه در دندان مار
 نازش اصل و تبار و دعوی خاک و دیار
 و ز دگر سو خاک و خون و ثروت اسلام را
 خود بدان محتاج و آن گه دسترنج خلق را
 بهرمند از نفت و الماس و طلای این دیار
 دردها دارد دلم، ای دردمندان چاره‌ای
 از پزیشانیست هر دزدی که دامنگیر ماست
 تا سخن از تازی و تاجیک و ترک است و تثار
 دردها هر دم فزون گردد چو زخم خویش را
 تا نپندارید شرق و غرب را غمخوار خلق
 این حرامی زادگان در خون ما همکاسه‌اند
 دردها درمان پذیرد گربه حبل اتحاد
 تیغ لا شرقی و لا غربی بر آرید از نیام
 قامت مردی برافرازید و حق خویش را
 نغمه وحدت، شعار رزم، آوای نجات
 توشه بگیرید از پیغام جان بخش امام
 ما دواى درد خود را در جماران بسته ایم

هر چه بر عالم رود پیدا و پنهان بنگرید
 دست استعمار را در محو قرآن بنگرید
 حرمت اسلام را پامال شیطان بنگرید
 دشمنان دین و ایمان را به جولان بنگرید
 غارت و کشتار و ویرانی فراوان بنگرید
 از کران نیل تا دریای عمان بنگرید
 حکمرانان عرب را عهد و پیمان بنگرید
 حاکمانی در کف از بیگانه فرمان بنگرید
 گرد ماتم بر عذار خلق لبنان بنگرید
 صدف‌ها و دجله اشک و خون به دامن بنگرید
 روستا و شهر را با خاک یکسان بنگرید
 زین بلای عام، عالم را هراسان بنگرید
 حربه هر خاین بد اصل و بنیان بنگرید
 رایگانی ریخته در پای خوکان بنگرید
 وقف خوشخواران و خود کامان دوران بنگرید
 آن که با اسلام باشد دشمن جان بنگرید
 دردها درمان پذیرد گربه درمان بنگرید
 خود به سامان کی رسد کار از پزیشان بنگرید
 رخت غم پوشید و خون نوشید و حرمان بنگرید
 مرهم از آل سعود و آل نهیان بنگرید
 هم به افغان هم به لبنان هم به ایران بنگرید
 حق عیان باشد اگر با چشم وجدان بنگرید
 چنگ بازید و به وحدت سوی قرآن بنگرید
 راه حق گیرید و پس امداد یزدان بنگرید
 در کف از شمشیر بران، روز میدان بنگرید
 بر لب روح خدا پیر جماران بنگرید
 پرتو حق را از رخسارش نمایان بنگرید
 الله الله ای مسلمانان به ایران بنگرید

«جمعه خونین مکه»

وارستگان که خیمه به دارالامان زدند
چون بوی گل زگلشن «ایران» کشیده پُر
کردند طی طریق «صفا» رازراه «سعی»
روشن روان زجلوهی حق الیقین شدند
بیم از هوای گرم و زآتش نداشتند
آزادگی نگر که به فرمان کردگار
در روز جمعه بهربرائت زمشرکان
با آن تظاهرات عظیم شکوهمند
کاخ سفید لرزه براندامش اوفتاد
آوخ که زایران حریم خدای را
وهابیان پست، به فرمان اجنبی
در حیرتم که صید حرم را حرامیان
در شهر مکه دوزخیان سیاه دل
جانبازهای پاکدل بی گناه را
از کینه، مادران شهید عزیز را
آل سعود پست پلید تباهکار
آزند تا بجا روش سرسپردگی
اسلام خورده سیلی ازاین قوم، درنهمان
کعبه ندیده سنگدلانی چنین شقی
آل سعود گرچه ندارند اعتبار
پستی نگر که لگه ننگی ازاین عمل

ازجان گذشته پا به سراین جهان زدند
مرغان خوشنوا به «حجاز» آشیان زدند
گاه «طواف» پای، به کون و مکان زدند
چون دست رد به سینه وهم و گمان زدند
کز لطف کردگار، به سرسایبان زدند
دم از برائت همه مشرکان زدند
در شهر مکه نعره چو شیرژیان زدند
برق شرر به خرمن کفر جهان زدند
فریاد، مردوزن چو در آن آستان زدند
مزدورهای دیو صفت ناگهان زدند
تیر ستم به اهل حق از هر کران زدند
از شش جهت زکین به عیان و نهان زدند
آتش به جان راهروان جنان زدند
از خشم، سنگ بر بدن ناتوان زدند
شرمی زحق نکرده و آتش به جان زدند
با سنگ و تیر صید حرم را نشان زدند
این رهنزان پست بر آن کاروان زدند
امسال گشته مست جنون در عیان زدند
کز هر طرف گلوله به پیر و جوان زدند
این نقش ننگ رابه رخ دودمان زدند
بردامن دل سیه خاندان زدند

دیوانه وار دست به کاری چنان زدند
 سیادهای شوم در آن گلستان زدند
 بی حرمتی نگر که به تیر و کمان زدند
 برخوان حق زبی ادبی میهمان زدند
 لعنت براین گروه که رنگ خزان زدند
 آل سعود تیشه دُل و هوان زدند
 رنگ شرف به کعبه حق جاودان زدند
 اهل جهان به خون، رقم این داستان زدند
 آل سعود تیر به خُرد و کلان زدند
 (آل سعود ننگ برین خان ومان زدند)

ای دستشان برید کسانیکه در حرم
 مرغان خوش نوای گلستان عشق را
 احرام بستگان سرکوی دوست را
 اهریمنان که بسته به خودنام میزبان
 سرسبزی بهارخوش اتحاد را
 با این روش به ریشه ناپاک خویشتن
 امسال، زایران شهید خدا زخون
 زمزم به حال «جمعه خونین» گریست خون
 سال هزار و چارصد و هفت در حرم
 تاریخ سال «جمعه خونین مکه» شد

۱۳۶۶



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تیر غم دوران به سویم کرده کمانه
 بشکسته ز کشتار فهد حرمت خانه

خون شد دلم ای دوست ز غمهای زمانه
 از سیل و زمین لرزه و از جنگ نگویم

آورده همه امتعه خویش به بازار
 سنگ و یخ و چوب و تیر و رگبار
 محمود - عنبرانی

از بغض، عدو کرده مهیا همه ابزار
 سوغات فشانند سر حجاج زهر سو

از مروه تا منای عشق

سلام بر تو ای خانه امن
ای قبله خونرنگ من
ای به خون طپیده خاموش

ای مبداء خروش



ای قبله مسلمین
ای همیشه در تشریف سوگ
در سوگواری مظلومان خاک

بگو، چگونه سوی تو قامت بندم
- بر تو نماز بگزارم

یا بر شهدای غریب و مظلومان؟ ...
که سالهاست از این «تیه»
با شهدایمان ترا به قصد قربت

به نماز ایستاده ایم

و اینک، جلادان
این وارثان، ابرهه، ابوسفیان و ابوجهل
حریم ترا نیز

حرمت نداشتند

مکه، مکه، مکه

ای قبله من

ای خانه امن

ای مامن مظلومان و محرومین خاک

سرانجام
صفیر گلوله ناپاکان

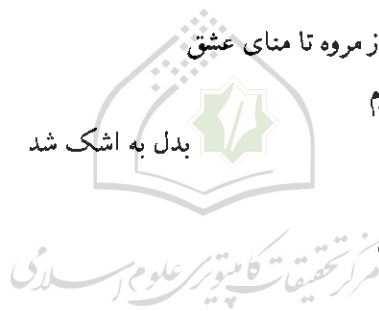
فضای ترا نیز شکافت

و قربانگاه اسماعیل نیز
از خون شاهدان ایران اسلامی
این فرزندان پاک ابراهیم

این زائران کوی عشق

این مهاجرین فی سبیل الله رنگین شد
چه زیباست عروچی چنین
در حجة الوداعی خونین
از خانه خدا، به خدا رسیدن از مروه تا منای عشق
می دانم، می دانم، زمزمه زمزم

بدل به اشک شد



ابوسفیان ها، و ابولهب ها

این لات و منات و هبل بانان
کجا شایسته است

پرده دار تو باشند

و کجا زبید که حریم حریمت را پاسدارند
که نه حریم ترا می شناسند
و نه حرمت ترا...

ای قبله سیاه پوش من
ای به سوگ نشسته جاوید شهیدان
ای خاستگاه وحی، ای معبد عشق
یزیدیان بر تومی تازند

و قلب ترا نشانه می روند

و خون حسینیان زمان را

بر زمین مقدس تومی ریزند

وای بر مسلمین اگر از جای نخیزند

- و بار دیگر

جمعه ۹ مرداد مکه

امتداد جمعه سیاه شهریور ۵۷ ژاله

و سپاه ابوجهل همان

و سپاه حسین هم ...

و صهیون آل سعود، در قصر عجاج خویش

سر مست از الطاف خدای زرو زور و فسق و فجور کاخ سفید

هدایای افزونتری را

بر میلاد زاده شوم خویش طلب می‌کند

و امت رسول الله را به خاک و خون می‌کشد

بی خبر از روز بزرگ قسط و عدالت

اف بر شما، ای زاده‌های شمر



خداوندا

ای خدای محمد (ص)، سوگند به فرزند کعبه

و خون پاکش که به محراب ریخت

سوگند به زهرای اطهر، با ما بگو کجاست آن جمعه موعود

آیا گاه آن نرسیده است، تا صدای نجات دهنده در خاک بیچد

آن گاه که بر قبله تکیه زده باشد

«الا یا اهل العالم. انا قائم المنتظر، و انا سیف المنتقم»

ترجمه: «ای مردم عالم منم آن قائم منتظر و منم آن شمشیر انتقام»

روان در شهر مگه جوی خون بود

روان در شهر مگه جوی خون بود
حجون مَواج از خون شهیدان
مَلک بر آن عزیزان گریه می کرد
برای میهمانانِ خداوند
دعای حاجیان در عصر جمعه
بدیدم مادری گم کرده فرزند
گُلی گم کرده ام می جویم او را
به هر گل می رسم می بویم او را

به عصر جمعه روز مگه شب بود
پریده بود رنگ از روی خورشید
فهد با امر شیطان آتش افروخت
صدای تیرو و فریاد گلوله
زن و مرد و جوان و پیر هریک
پی گمگشته خود خواهی را
گُلی گم کرده ام می جویم او را
به هر گل می رسم می بویم او را

گرفته زایرین را در میانه
یکی را از لگد آزرده پهلوی
جفا بنگر که مرغان حرم را
چو صیّادان که صیدی را نشانه
شکسته آن دگر را سنگ، شانه
همی کشتند دور از آشیانه

بخوان احوال معلولین از این شعر
نمی دانم شنیدستی تو یا نه
میان کشتگان باب شهیدی
که از جانت کشد آتش زبانه
تن تب دار و ضرب تازیانه
همی گشت و همی خواند این ترانه
گلی گم کرده ام می جویم او را
به هر گل می رسم می بویم او را

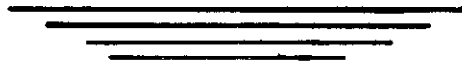
روان از غصه شد خون از دل سنگ
به دامن سعودی تا قیامت
نکشته میهمان را هیچ کافر
نشت از این جنایت لگه ننگ
زنان را دست و پا و سر شکستی
فهد! ای دور از اسلام و فرهنگ
مصببت در زمین از بس بزرگست
مگر بوده ات آنان را سر جنگ
کنار نعل معلولی عزیزی
بود از بهر او هفت آسمان تنگ
همی نالید و می خواندی به آهنگ
گلی گم کرده ام می جویم او را
به هر گل می رسم می بویم او را

نبی سردر گریبان بود آن روز
ز بیداد سعودیهای بی دین
ز کار زشت این انسان نماها
علی با چشم گریان بود آن روز
گر آن توفان غم را نوح می دید
فلک در آه و افغان بود آن روز
مگر آن حق پرستان را گناهی
خجل آدم به رضوان بود آن روز
زنی را بسا سربشکسته دیدم
روان اشکش چو توفان بود آن روز
که می گفت و هراسان بود آن روز

گلی گم کرده ام می جویم او را
به هر گل می رسم می بویم او را

کبوتران حرم

کبوتران حرم دسته دسته می آیند
ولی زسنگ ستم پرشکسته می آیند
به کوی حق پی درمان دردها رفتند
دریغ و درد که بیمار و خسته می آیند
نشتگانِ علیل، اوفتاده برگشتند
ستادگانِ سلامت نشسته می آیند
به دار حرمت حجاج ای وطن کِما سال
زکعبه سوی نواحرام بسته می آیند
«فَهْد» به لعنت حق شد دچار و این حجاج
امیر، گرچه شکسته، خجسته می آیند



هر روز بپا بزم عزا باید کرد
خون گریه بر این دو کربلا باید کرد
«هاشم شکوهی»

هر لحظه حدیث کربلا باید کرد
امسال به مگه کربلای خون بود

بهر شهیدان حرم، ای دل بیا خون گریه کن

بهر شهیدان حرم، ای دل بیا خون گریه کن
زاندازه بیرون شد عزا، زاندازه بیرون گریه کن
لیلی صفت کشته جوان، بس مادران دادند جان
در کوه و صحرا سر گذار، مانند مجنون گریه کن
در عصر جمعه در حُجون، گردید جاری بحر خون
کن سوی آن دریا سفر، همراه جیحون گریه کن
از جور و بیداد فُهد گردیده غم افزون زحد
مِشمار کم این غصه را، ای دیده افزون گریه کن
یاد آیدم از چوب و سنگ، شهر آیدم در دیده تنگ
از شهر چندی دور شو، در دشت و هامون گریه کن
برگو «شکوهی» دم به دم، این بیت ار گفتار غم
بهر شهیدان حرم، ای دل بیا خون گریه کن

ای جان به خون تپیده‌ای، قبله من ای مهبط وحی، ای الهی مأمن
در کوی تو کشتند، عزیزان وطن با مرگ، قرین باد سپاه دشمن



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی